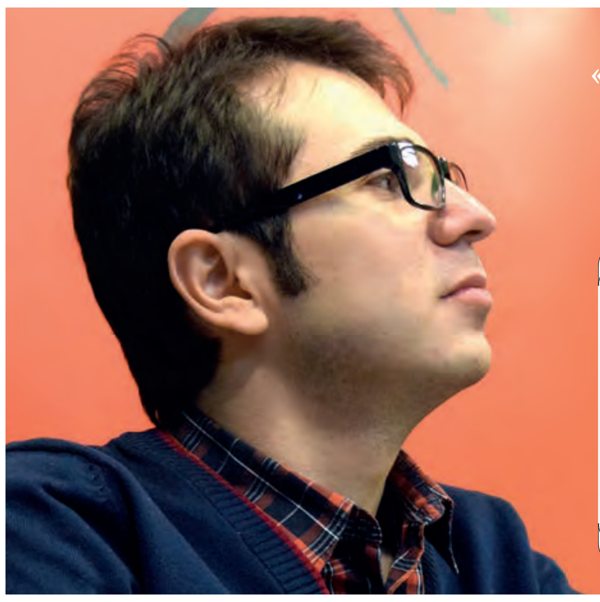

گفت‌وگو با پدرام ابراهیمی(طنزنویس) به بهانه انتشار کتابش با عنوان «نئوگلستان»

ریه‌هایم از هوای جامعه پر است

فضای نویسندگی طنز در کشور ما فضایی بسیار فراخ و با پستی بلندی های فراوانی همراه بوده است. تا آنجا که پیگیری آن خود گستره وسیعی از چند و چون را می طلبد. با این همه آنچه مشخص و مشهود است، این مهم می باشد که پس از علامه دهخدا و طنزهای قدر تمند او نویسنده ای در هیأت و رسته اش به فضای طنز فارسی معرفی نشد. از همین نگاه است که طنز این روزها تنها خفته بر ستون های روزنامه ها و خارج از زبانی فاخر و قابل تامل و با رویکردهایی محاوره و معیار تنها بازتاب دهنده وضعیت زمانی روز جامعه با این همه نشر چشمه به تازگی کتابی را با عنوان «نئو گلستان» منتشر کرده است. کتابی که به همت پدرام ابراهیمی نوشته و روانه بازار کتاب شده است. کتاب حکایت هایی را بر اساس ساختار گلستان سعدی پی گرفته اما در مضمون و درون مایه به مصائب و دغدغه های امروز جامعه پرداخته است. با ابراهیمی که سابقه نویسش طنز در روزنامه ها را نیز دارد به گفت‌وگو درباره اولین کتابش نشستیم.

چه شد که طنزنویس شدید؟

پیشه اصلی من، طراحی گرافیک و تدریس عکاسی بود ولی هم در محصولات گرافیکی و هم سر کلاس، همیشه طنز و شوخی از اجزای جدایی‌ناپذیر کار من بود. تا این که به‌عنوان طراح در مجله طنز خط‌خطی مشغول شدم. طنزپردازان و کارتونیست‌های بنام کشور به مجله می‌آمدند و می‌رفتند و من فالگوش می‌ایستادم و چیز یاد می‌گرفتم. کم‌کَمَک شروع کردم به طنز ساختن و خلاصه ۲۹سالگی، شد سن شروع به کار من در این عرصه و حالا طنز، جدی‌ترین کار زندگی من است.

چرا اغلب طنزنویسان به صرف جمع آوری آثار روزانه‌شان در قالب کتاب اکتفا می کنند؟

یکی از دلایلش – به قول دکتر غرضی – تورم است. تورم تأثیر مستقیم روی فرهنگ دارد. هنرمند در مخارج روزانه و روزمرگی کاری گم می‌شود و فرصت و تمرکزی برایش نمی‌ماند که کاری تولید کند. از طرفی این که مطمئن است فردا همه چیز گران‌تر از امروز است، باعث می‌شود هنرمند تتمه «آن» و حضورش را نیز صرف درآوردن شندرغاز کند تا زنده بماند. در این شرایط مردم هم سعی بر سیر کردن شکم خود دارند و تجربه ثابت کرده اولین گزینه‌ای که در آن صرفه‌جویی می کنند، کالای فرهنگی است.

ولی خلأ داستان طنز در بازار کتاب احساس می‌شود.

درست است. به‌هرحال مطبوعات ما، به‌عنوان سفارش‌دهنده، طنز سیاسی روز را از نویسنده می‌خواهند. از ایهام و نمادگرایی و پیچیده‌گویی استقبال نمی کنند و اینها طنزنویس را به سمت و سویی سوق می‌دهد که امروزه شاهد آنیم. در این راستا نشر چشمه با ایجاد مجموعه جدیدی با نام «جهان تازه دم» سعی دارد نویسندگان را به تألیف آثار جدید و شایسته تشویق نموده و محملی برای نویسندگان ایجاد کند تا آثار تألیفی طنز خود را از این طریق به‌دست مخاطبان برسانند.

به جز شرایط بیرونی، چه عوامل دیگری باعث می‌شود طنزنویس، تن به تألیف ندهد؟

مقدار هزینه‌ای که افراد حاضرند برای تولید اثر بپردازند. مطبوعات و رسانه‌های ما به طنزهای روز سیاسی راحت‌الحلقوم و سهل‌الهضم روی خوش نشان می‌دهند و اگر مختان آن‌قدر پاره‌سنگ برداشته باشد که بخواهید از این راه امرار معاش کنید، باید برای این نیاز رسانه و مخاطب، خوراک تأمین کنید و این تقریباتمام وقت و انرژی شما را می گیرد. با نگاهی به تاریخ به مثال‌های زیادی برمی‌خوریم که در کشفیات علمی، خلق آثار فرهنگی و هنری و هر چیزی که به این جهان اضافه شده، ایثار و از خودگذشتگی تک‌ستاره‌ها نقش اول را ایفا کرده. خیلی از بزرگان تاریخ، تنهایی، بی سر و همسری، گرسنگی و فقر را تحمل کردند چون تنها راه رسیدن به هدفشان بود. بنده بی‌مقدار، بیش از نیمی از سال ۹۲ را بدون این که در نشریه‌ای کار کنم، وقت و انرژی خود را برای نئوگلستان گذاشتم. تصمیمی که باعث شد از لحاظ کاری به حاشیه رانده شوم و چند ماه در فقر مطلق به سر ببرم. البته منظورم از این حرف‌ها همردیف کردن خودم با بزرگان نیست. اصولاز کسانی که می‌خواهند خودشان را به بزرگان بچسبانند تا دیده شوند بدم می‌آید. اتفاقادیشب همین حرف را به دکتر کزازی و آقای کدکنی گفتم!

چه شد که عزم نگارش کتاب به این شکل کردید؟

وقتی کتاب «سعدی؛ شاعر عشق و زندگی» همایون کاتوزیان و بعد از آن، گلستان سعدی را خواندم، مثل کسی بودم که بدون معشوقه‌اش به باغ زیبایی رفته و سعی می‌کند هر طور شده زیبایی آن را برای او وصف کند. از طرفی حس می‌کردم باید تا وقتی که طنزنویسی تازه نفس، وحشی و به دور از بایدها و نبایدهای فنی هستم، اثری تولید کنم.

ایده نئوگلستان از کجا آمد؟

قدم زدن در گلستان و تنهایی لذت بردن از آن، اذیتم می‌کرد. البته خیلی از مردم ما تمام یا بخش‌هایی از گلستان را خوانده‌اند ولی خیلی از مردم هم به خاطر عظمت نام گلستان و مولف ارجمندش، از این کتاب فاصله گرفته و سراغ آن نمی‌روند. دوست داشتم و دارم، واسطه آشنایی بخش دوم با گلستان باشم. به جای توصیه به خواندن آن، به این فکر می‌کردم که راه دیگری برای دست به دست کردن زیبایی‌های آن بیابم، در همین اثنا دوست عزیزی سی‌دی «چهل حکایت سعدی» (با صدای شادروان خسرو شکیبایی) را به من هدیه داد و ظاهرااین، چراغ سبز روزگار برای شروع حرکت من بود. این شد که چوب اسکی را برداشتم و در گلستان سعدی مشغول اسکی رفتن شدم.

رسیدن به زبان گلستان چقدر طول کشید؟

در این زمینه از استعداد ذاتی خودم در «تقلید» بهره بردم. از کودکی برنامه‌های تلویزیونی و صداهای معروف و محبوب را تقلید می کردم که این توانایی [ظاهرا به درد نخور] در نگارش نئوگلستان به کار آمد.

کتاب در جاهایی از زبان دوران سعدی دور شده و به زبان و اشارات معاصر و امروز نزدیک می‌شود، یعنی در برخی حکایت‌ها به‌طور کامل زبان زمان سعدی رعایت شده و در برخی دیگر شکست زمانی در زبان اتفاق می‌افتد. آیا کم‌دقتی بوده یا عامدانه این‌طور نوشته شده است؟

فکر کنم آن جاهایی که زبان گلستان درست از کار درآمده، از دست من در رفته! جدا از شوخی، تغییر زبان یکی از ترفندهای اصلی من در این کتاب است. در بعضی جاها نیز لازمه به‌روزرسانی گلستان این بود که سجع گران را برداریم و به جایش نثر آسان بنشانیم. ولی در پاره‌ای از جملات این اتفاق به علت کم بضاعتی من افتاده که چیز عجیبی نیست! این را هم اضافه کنم که کلام سعدی در گلستان نمونه ایجاز است و من سعی کردم این کلام موجز را شرح و بسط دهم و اگر در این فاز کار می‌خواستم از زبان گلستان پیروی نمایم، با قصد من مبنی بر ساده‌سازی خوانش کتاب، منافات داشت.

موضوع حکایت‌ها چطور انتخاب می‌شد و چه ویژگی‌ای برایش در نظر می‌گرفتی؟

قلاب ذهنم را روی حکایات گلستان می‌کشیدم و هر جا گیر می‌کرد، متوقف می‌شدم. شبیه کسی که دانه‌ای تخمه آفتابگردان را روی فرش گم کرده و چشمش قادر به یافتن آن نیست و دستش را روی فرش می‌کشد. به دنبال حکایت‌هایی می‌گشتم که به کار «به‌روز شدن» بیاید یا بتوان آن را نقض کرد. ایجاز حکایت‌های گلستان هم امکان خوبی برای شرح و بسط دادن به نویسنده می‌دهد. درواقع جملات موجز سعدی مثل لیوان آبی است که می‌توان در آن شنا کرد، تازه برای دیگران هم جا به اندازه کافی هست! ولی مهم‌ترین نکته و معیار برای من این بود که مطمئن باشم می‌توانم به وسیله کار روی آن حکایت، مخاطب را بخندانم. خنداندن مخاطب برای من اولویت بود و دوست داشتم اگر کسی از کار روزانه، خسته و ملتهب به خانه برمی‌گردد، قبل از خواب کمی این کتاب را مطالعه کند و با حال بهتری به رختخواب برود.

> **باید بگوییم کشوری که تیراژ کتاب‌هایش هزار و دوهزار و پنج‌هزار نسخه است، اصلا کتابخوان ندارد. این وسط مهم‌ترین کاری که نویسنده می‌تواند در جهت اشاعه کتابخوانی انجام دهد، نوشتن کتاب خواندنی است. اگر روزی به این جمع‌بندی برسم که می‌توانم پارودی خوب و خواندنی برای شاهنامه یا تاریخ بیهقی بنویسم، حتماً این کار را خواهم کرد**

آیا قصدی برای ادامه این سبک مثلا برای شاهنامه یا دیوان اشعار یا مثلا سفرنامه ناصر خسروداری؟

بگذارید مقدمه‌ای برای جواب این سوال بگویم. اگر تعارف را کنار بگذاریم، باید بگویم کشوری که تیراژ کتاب‌هایش هزار و دوهزار و پنج‌هزار نسخه است، اصلاکتابخوان ندارد. این وسط مهم‌ترین کاری که نویسنده می‌تواند در جهت اشاعه کتابخوانی انجام دهد، نوشتن کتاب خواندنی است. اگر روزی به این جمع‌بندی برسم که می‌توانم پارودی خوب و خواندنی برای شاهنامه یا تاریخ بیهقی بنویسم، حتمااین کار را خواهم کرد ولی تا این لحظه که با شما صحبت می کنم، مقاصد و ایده‌های دیگری دارم که امیدوارم بتوانم آنها را به انجام برسانم.

شعرهای مجموعه نئوگلستان کار خودت است؟

بله ولی خودم آنها را «نظم» می‌دانم نه شعر زیرا به جز موارد معدودی، در آنها نگاه شاعرانه، صور خیال و سایر فنونی که نظم را تبدیل به شعر می کند وجود ندارد. ضمناسخت‌ترین بخش نگارش کتاب، شعرهای آن بود که هرکدام تکمله‌ای است برای حکایت‌ها و به قولی هر حکایت نثر، با نظم انتهایی آن بسته می‌شود.

کتاب سه باب دارد: در معنا، در پرانتز و در صورت. وجه تسمیه این باب‌ها چیست؟

در معنا، دربرگیرنده حکایت‌هایی است که ریشه در گلستان سعدی دارند ولی در معنا و نتیجه‌گیری، تغییر یافته‌اند. علت این تغییر، انتقاداتی است که به دادوستد ادبیات و فرهنگ عامه وارد می‌دانم. مثل ستایش قناعت، ستایش بی‌حرکتی و انتظار گشایش از سوی دیگران، بحث دروغ مصلحت‌آمیز، رفتار و منش سلاطین، وزیران، زاهدان، درویشان و... بخش دوم، در پرانتز است که نیمی از حکایات آن از بوستان سعدی گرفته شده و نیم دیگر ساخته خودم است. بخش در صورت هم متشکل از حکایت‌هایی است که آغاز و انجام آن بر گرفته از گلستان سعدی است و فقط در روایت و پردازش، دستخوش تغییر و به‌روزرسانی شده‌اند.

در این «به‌روز رسانی»، نقش اتفاقات روزگار ما تا چه حد پررنگ است؟

هیچ‌گاه سعی نکردم مسائل روز را به کار حقنه کنم ولی به‌هرحال ریه‌های من از همین هوا پر می‌شود و خواه ناخواه مسائل جامعه به کلمات من درز می کند. هر کسی تاریخ مملکت ما را خوانده و روزگار ما را درک کرده می‌داند که بعضی از مسائل – ظاهرا – هیچ‌گاه کهنه نمی‌شوند و همیشه «مسأله روز» به حساب می‌آیند. گذشته از این، باید به استعداد و قدرت طنز برای بیان جدی‌ترین معقولات اشاره کنم. مثال این حرف، تلخک‌ها هستند که مسائلی را به سلاطین گوشزد می کردند که اگر کس دیگری با زبان جدی به آنان می گفت، حداقل‌اش این بود که کشته می‌شد! اساسا ایرانی‌ها مگوترین حرف‌ها را به شوخی می گوییم.

دریچه

ادبیات اجتماعی ایران این سال‌ها دستخوش اتفاقات خاص و اغلب غم‌انگیزی بوده است. سانسور شدید نوشته‌های اجتماعی که در میانه دهه ۸۰ رخ داد، باعث شد نویسندگان این حوزه کمتر به سمت و سوی مباحث اجتماعی کشیده شوند و بیشتر ادبیات این حوزه پیرامون روابط فردی و حریم خصوصی پیش برود. اما با روی کار آمدن دولت جدید و باز شدن درهای ارشاد و راه یافتن فضای گفت‌وگو و نشان دادن مشکلات اجتماعی بدون داشتن واهمه از تیغ برنده سانسور باعث شد، دوباره ادبیات اجتماعی و آثار رئالیستی جان بگیرند. این احیای مجدد با پاسخ‌مثبت جامعه ادبی و مخاطبان روبه‌رو شد. از آن جا که چند اثر منتشر شده در این حوزه با نقدهای مثبت و از طرف دیگر بااستقبال مخاطبان روبه‌روشدند.

نگاهی به رمان «از همانی راهی که آمدی، برگرد»

به همان راه برو

حمید بابایی | داستان نویس

رمان «از همان راهی که آمدی، برگرد» نوشته فرشته نوبخت از این دست آثار است. رمانی واقع‌گرا با رویکردی اجتماعی که به‌بررسی و بیان مشکلات زنان (البته گروهی از زنان) در جامعه امروزی ما می‌پردازد. رمان دارای شش فصل است که توسط چهار راوی روایت می‌شود. در هر فصل یکی از شخصیت‌های اصلی رمان روایت اثر را به دوش می کشد.

داستان با روایت شیوا، دختری که از پرورشگاه بیرون آمده آغاز می‌شود. شیوا دختری بی‌سرپرست است که برای تأمین زندگی خود مجبور می‌شود تن به کار بدهد و ناخواسته وارد رابطه کاری می‌شود که زندگی او را دستخوش تغییراتی می کند. لحن و زبان شیوا با شخصیت او منطبق نیست. اگرچه جاهایی در متن نویسنده کوشیده با ایجاد تمهیداتی لحن شیوا را در روایت بسازد اما پذیرش زبان و لحن دختری پرورشگاهی با این زبان درست و پالوده پذیرفته نیست. اگر کمی از روایت شیوا با اغماض عبور کنیم. نکته دیگری در مورد این شخصیت وجود دارد و آن رعایت یک الگوی ثابت اخلاقی است که به نظر می‌رسد برای چنین شخصیتی صحیح نیست. به بیان دیگر در مورد شیوا درست و اخلاقی بودن کمی توی ذوق می‌زند و گویی نویسنده شخصیتی کاملا پاک و منزه آفریده است. چیزی که در مورد عمل پایانی شیوا نیز دیده می‌شود. اما در این میان شخصیت مریم از نظر نوع روایت و شخصیت‌پردازی نمونه موفقی است. زنی که با از دست دادن شوهر خود تن به صیغه موقت صاحبکار شوهر مرحومش داده است. مریم نمونه تیپیک زنان آسیب‌پذیر اجتماع امروز است. پاشنه آشیل متن، شخصیت سیامک است. لحن و روایت سیامک به علت اغراق فراوانی که در بیان تکیه کلام‌های کوچه بازاری شخصیت وجود دارد، باورپذیر نیست و به نظر می‌رسد برای ساخته شدن شخصیت نویسنده از طرف دیگر بوم افتاده است. به هر جهت روایت اول شخص و استفاده از راوی غیر هم‌جنس (راوی‌ای که با جنسیت نویسنده انطباق ندارد) مشکلات و مصایب خود را دارد. به نظر می‌رسد که در این قسمت متن آسیب جدی دیده است.

لحن این سه شخصیت به هم نزدیک است. اگرچه می‌توان به علت نزدیک بودن طبقه‌اجتماعی میان سه فرد تاحدودی توجیهی برای آن یافت، زیرا وضع اجتماعی‌ای که افراد در آن زندگی می کنند، مشخص کننده لحن و نحوه حرف‌زدن آنان است. البته این امر تا حدی توجیه‌کننده شباهت لحن می‌تواند باشد، اما باید به جنسیت افراد و واژگان مورد استفاده شخصیت‌ها نیز در این حوزه دقت شود که متاسفانه در مورد شخصیت شیوا و سیامک این امر مورد غفلت قرار گرفته است. زبان و نثر روان اثر از نکات حایز اهمیت و مثبت رمان است. نویسنده با نثری روان و شفاف متن را به خوبی به تصویر کشیده است. اما به راستی متن در پایان خود چه چیزی را مطرح می کند؟ با تمام این مواردی که ذکر شد چرا رمان «از همان راهی که آمدی، برگرد» حایز اهمیت است؟

ادبیات از چند جهت اهمیت دارد؟ چرا با توجه به تیراژ پایین کتاب‌ها همواره قدرت در پی سانسور و برخورد با نویسندگان است؟ ادبیات در حالت خاص خود زبان مردم و طبقه‌های مختلف جامعه است. درواقع شکل گیری رمان پاسخی به جامعه صنعتی بود. با رشد جامعه گونه‌های مختلف ادبیات برای پاسخ به طبقات مختلف شکل گرفت و در برهه‌ای نیز صدای اقلیت سر کوب شده بود. رمان نوبخت شنیدن صدای نه‌تنها اقلیت، بلکه بخشی از جامعه است که قدرت می کوشد آنان را نادیده بگیرد. قسمتی از جامعه که قدرت آشکارا در اخبار و تحلیل‌های اقتصادی خود آنان را نمی‌بیند. شخصیت شیوا زنی است که برای امرار معاش خود باید در جامعه‌ای مردسالار تن به هر خفتی بدهد و زمانی که حاضر به ارایه خود نمی‌شود، آسیب می‌بیند. رمان فریاد این زنان جامعه است. زنانی که به نان شب محتاج‌اند، نه عطر و ماشین و روابط موازی. اینان واقعیت‌های کلانشهر تهران است. نه طبقه متوسط جعلی که در دل رمان‌های متوسط با بزک ساخته می‌شوند. انسان‌های لوس و بی‌مایه‌ای که از دل تجربه زیسته اندک نویسنده بیرون آمده‌اند. رمان نوبخت، قماری آشکار روی این مسائل است. اگرچه در بخش‌هایی از مشکل شخصیت‌پردازی و لحن رنج می‌برد. اما نویسنده به جای تن دادن به مفاهیم بی‌خاصیت و معمول ادبیات سعی در پرده‌دری از جامعه‌ای محافظه‌کار دارد.

یادداشت

نگاهی به نویسندگی زنان و جامعه

اندرونی و غیراندرونی نویسی زنان نویسنده

رکساناحمیدی | منتقد ادبی

ادبیات، در بطن خود روایتگر جامعه خویش است؛ حتی در فردی‌ترین داستان‌ها هم می‌توان یک جامعه را مشاهده کرد مانند داستان تاریکخانه اثر هدایت که نویسنده در آن به‌طور ضمنی به ترسیم جامعه راوی می‌پردازد.

در ابتدا باید منظورمان را از ادبیات اجتماعی مشخص کنیم. فدوی الشکری در کتاب «واقع گرایی در ادبیات داستانی معاصر ایران» در تعریف رمان اجتماعی، به خصیصه نفوذ جامعه بر شخصیت‌ها و وقایع داستان تأکید می‌ورزد و از تأثیر اقتصاد و وضع و موقعیت اجتماعی بر رفتار و سلوک انسان در زمان مورد ارزیابی و مکان معین یادمی کند.

در این مجال اندک قصد دارم به داستان‌نویسی زنان در دهه ۸۰ اشاره کنم و بعضی از نمونه‌های مرتبط با بحث را در این‌جا مورد توجه قرار دهم و با کمک نوعی تقسیم‌بندی به میزان گرایش برخی نویسندگان زن به اجتماع و کیفیت نمایش آن در آثارشان اشاره کنم؛ با تمرکز بر این نکته که شخصیت‌های محوری این داستان‌ها، تا چه اندازه دارای رویکرد اجتماعی در بیرون از خانه هستند و چقدر در نقش زنان سنتی و معطوف به خانه ترسیم می‌شوند. ضمن آن که به اهمیت و جایگاه رئالیسم هم اشاره‌ای کوتاه خواهم‌داشت.

در دهه ۸۰ ما شاهد حضور موثر طیف گسترده‌ای از زنان نویسنده هستیم و عرضه آثاری که توانست توجه مخاطبان گوناگونی را به خود جلب کند. داستان‌های گروهی از این نویسندگان موفق شد فضای به محاق رفته زنان را کم‌وبیش با روایتی زنانه برای مخاطبان روشن سازد، امری که نسنجیده به ادبیات مطبخی یا آشپزخانه‌ای تعبیر شد و این نام نتوانست بر چند لایه بودن روایت آنان دلالت داشته باشد. به‌همین خاطر در توصیف آن شاید بهتر باشد از ادبیات اندرونی یاد کنیم تا با اشاره‌ای به سابقه این کلمه، بتوان مناسبات فرهنگی و روابط زنان را بهتر شناسایی کرد؛ مادر این دسته رمان‌ها با زنانی غیرمستقل به لحاظ مادی و اجتماعی مواجهیم. زنان در این رمان‌ها عقیم به‌نظر می‌رسند بدون هرگونه طغیان، اعتراف و کنش و درنهایت آنها نقش قربانی سرنوشت را ایفا می کنند. در این ادبیات مناسبات زن با خانواده خود و جامعه محدودش اعم از خویشاوندان و دوستان یا همسایگان تصویر می‌شود و فاقد هر گونه هم‌پیوندی با محیط اجتماعی بیرون از خانواده است. به‌طور مثال آثاری همچون «چراغ‌ها را من خاموش می کنم» از زویا پیرزاد، «رویای تبت» از فریبا وفی، «خانم نویسنده» از طاهره علوی، «و دیگران» از محبوبه میرقدیری و نمونه‌های مشابه دیگری از رمان‌ها و مجموعه داستان‌ها، دغدغه‌های زنان خانه‌داری که گرفتار در دایره تنگ وظایف همسری و مادری و به‌لحاظ اقتصادی وابسته به شوهر را به ما نشان می‌دهد. در کل می‌شود گفت که در این دسته رمان‌ها، خانواده در کانون توجه قرار دارد. این نویسندگان زن توانستند زنانی را در مرکز توجه قرار دهند که سنتی‌ترین نقش اجتماعی یعنی خانه‌داری را در فضای جامعه ایران طی چند دهه گذشته ایفا می کردند، مساله‌ای که تا آن زمان چنین گسترده به آنها در ادبیات داستانی ایران پرداخته نشده بود، زنانی که نه داعیه روشنفکری داشتند و نه آرمانی شخصی را در سر می‌پروراندند. این امر را پیش از این نه در داستان‌هایی با پرداخت‌های عمیق‌تر و جدی‌تر می‌شد سراغ گرفت و نه در آثاری با مایه‌های عشق‌های سوزناک وعامه‌پسند مانند کارهای امثال «ر.اعتمادی». اتفاقا در نمونه دوم ما بیشتر با دختران دانشجو، عاشق، فراری یا روسپی مواجه می‌شویم و پایان خوش این داستان‌ها تبدیل همه آنها به زنان خانه‌دار بود؛ گویی زن با ازدواج و بچه‌دار شدن به پایان هویت فردی و خلاص شدن از دغدغه‌های خود می‌رسید و دیگر ماجرایی برای بازگو کردن نداشت. بنابراین خانواده نقطه امنی به حساب می‌آمد چون زن می‌توانست تمام و کمال با آن یکی شود. اما در رمان‌های دهه ۸۰ همان زن خانه‌دار، داستانی برای گفتن دارد اگرچه این داستان در حد یک رویا باشد یا رخدادی ناچیز اما زن را به‌عنوان یک راوی، بیننده و گاه یک کنشگر به ما نشان می‌دهد. به‌هر حال این بخشی از صدای فروخفته جامعه بود که به مدد این آثار به‌طور گسترده‌تر به گوش رسید. شاید عمر این گونه آثار به همان یک‌بار خواندن و تصویری کوتاه‌مدت در ذهن مخاطب قد بکشد و آنها را بتوان ادامه رمان‌های عامه‌پسند قرار داد اما اغلب توانستند تصویر نیمه جانی از اندرونیات این بخش از جامعه را به ما نشان دهند. این آثار به نوعی فرزند زمانه خویشند و تولد آنها معلول شرایط تاریخی و اجتماعی است و چه بسا پس از گذشت چندسال و تغییر شرایط اجتماعی، اثرگذاری خود را بر مخاطب از دست بدهند. این گروه اول هستند که با اندرونی‌نویسی بخشی از جامعه را در خود جای دادند.

اما دسته دوم از نویسندگان زن، با نگاه علی و معلولی به واکاوی بنیادهای اجتماعی نظر دارند. داستان‌های آنان نیز معطوف به اجتماع و تاریخ آنهاست با این تفاوت که شخصیت‌ها در داستان‌هایشان کنشگرند و دارای استقلال مادی و شخصیتی هستند و در جامعه برای بقای خود می کوشند و به‌دلیل انتخاب‌های خود با مشکلات دست و پنجه نرم می کنند. در این دسته رمان‌ها، نویسنده می کوشد تصویری عینی‌تر و جزیی‌تر از جامعه عرضه کند و با بکارگیری نشانه‌ها و المان‌های تصویری واقعگرا برای مخاطبان خود بسازد. به‌طور مثال از دو نویسنده یاد می کنم که به‌نظر من در دسته دوم قرار می گیرند: فرخنده آقایی و بلقیس سلیمانی و این امر را می‌توان به‌طور نمونه در رمان‌های: «بازی آخر بانو» و «سگ سالی» از سلیمانی و در رمان «از شیطان آموخت و سوزاند» اثر آقایی مشاهده کرد. درواقع این دو نویسنده در اغلب آثار خود به ترسیم زنان یا قهرمانانی بیرون از کانون خانه و خانواده توجه دارند و شخصیت‌های آثارشان اغلب با دگردیسی مواجه می‌شوند. اگرچه آقایی بیشتر به رابطه فرد با نهاد و ساختارهای اجتماعی نظر دارد و سلیمانی علاوه‌بر ساختارهای اجتماعی به ساختارهای سیاسی هم در رمان‌هایش توجه نشان می‌دهد.

اما نباید فراموش کرد که یکی از مجراهای مناسب برای نمایش جامعه در رمان استفاده از سبک واقعگرا یا رئالیستی است. گذشته از انواع رئالیسم و نامگذاری آنها، می‌توان گفت که نویسندگان دسته دوم سعی در ملموس ساختن جهان داستانی خود دارند از شهر یا مکان به‌صورت عینی‌تر سخن می گویند و زمان بروز حوادث داستان برای مخاطب شناخته شده است حال آن که دسته اول با تولید رمان‌های شبه رئالیستی، کمتر به عنصر زمان و مکان توجه نشان می‌دهند.

معرفی کتاب

تغزل پیشرو

«کرگدن‌ها همیشه تنهایند» عنوان آخرین مجموعه شعری است که از علیرضا عاشوری رودپشتی به وسیله «انتشارات مایا» منتشر و به نمایشگاه کتاب امسال خواهد رسید.

این مجموعه که ادامه سیر دگردیسی زبانی در شعر علیرضای عاشوری است دارای بار تغزلی و پیشرو است که توانسته بعد از مجموعه «پوست اندازی» که در سال گذشته به چاپ رسید توانایی او را در حضور موثرش در غزل معاصر به اثبات برساند. او که همواره از حسین منزوی در شعر یاد می کند، می گوید: «مجموعه» باران روی عکس که با نقد و معرفی استاد حسین منزوی در سال ۱۳۷۸ منتشر شد او را به‌طور مسئولانه‌ای وارد ادبیات معاصر کرد.»

همچنین سیر تحول شعری در زبان و ادبیات عاشوری با مجموعه غزل «آبی ستاره بود. ۱۳۸۰» که به وسیله حسین منزوی نیز نامگذاری شد، این مسئولیت را نسبت به روند غزل معاصر و حضور وی در این جریان مستحکم‌تر، مسئولانه‌تر وسنگین‌تر کرد.

عاشوری اما ۱۲ سال مجموعه‌ای را به چاپ نسپرد و معتقد است: «که این سال‌ها او را به هر چه محتاطانه‌تر و مسئولانه‌تر نوشتن نزدیک ساخته». او با مجموعه‌های «پوست‌اندازی. ۱۳۹۳» و «کرگدن‌ها همیشه تنهایند. ۱۳۹۴» و با کوله‌باری از شعر به میهمانی مخاطبانش آمده است.

از وی با توجه به حجم یک دهه نوشتن و تمرین در شاعری در این عرصه آثار دیگری را نیز چشم به راه خواهیم بود، آثاری همچون: «مانیکور روی ناخن خروس جنگی» و «با دیوار حرف می‌زنم» که مجموعه شعرهای آزاد وی را در این چند سال تشکیل داده و نیز «خفگی» مجموعه‌ای دیگر در حوزه غزل است که با توجه‌به وسواس او پس از سال‌ها باید منتظر بود که به‌زودی خبر انتشار این آثار را به دستمان برساند.